

سیمای زن در اندیشه‌ی خردمندان

علی سربندی



گنجینه کتاب‌های وهبیز

۴

سیمای زن
در اندیشه‌ی خردمندان



امید که نیکی و برکت
و خواسته به من برسد

سرشناسه:	سربندی، علی، ۱۳۱۵
عنوان و نام پدیدآور:	سیمای زن در اندیشه‌ی خردمندان / نگارش علی سربندی؛ ویراستار بهنام مبارکه
مشخصات نشر:	تهران: هیرمیا، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری:	۲۵۴ ص.؛ ۵/۱۴×۲۱/۵ س.م.
فروست:	هیرمیا؛ شماره‌ی نشر ۳۲/۴-۱/۴۰۱-۵-۱۴۰۰
شابک:	گنجینه کتاب‌های وهبیز: ۴ ۹-۴-۲۶-۹۸۰-۶۳۲-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیبا
یادداشت:	کتابنامه: ص. ۲۵۳-۲۵۴
موضوع:	زنان - ایران - تاریخ
موضوع:	Women - Iran - History
موضوع:	زنان در ادبیات
موضوع:	Women in literature
رده‌بندی کنگره:	HQ۱۷۳۵/۲
رده‌بندی دیویی:	۳۰۵/۴۰۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی:	۸۴۱۹۹۶۶
اطلاعات رکورد کتابشناسی:	فیبا

سیمای زن

در اندیشه‌ی خردمندان

نگارش:
علی سربندی



۱۴۰۰

سیمای زن در اندیشه‌ی خردمندان

علی سربندی

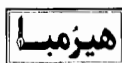
آماده‌سازی پیش از چاپ: کارگاه نشر هیرومبا

ویراستار: بهنام مبارکه

نوبت چاپ: اول پاییز ۱۴۰۰ / شمارگان: ۷۵۰ نسخه

شابک: ۹-۴-۲۶-۹۸۰۹۶۴-۹۷۸

شماره‌ی نشر: ۱۴۰۰-۶/۴۰۱-۴/۳۲



www.hiromba.com

تهران - کارگر شمالی بالاتر از بلوار کشاورز کوچه میر بلاک ۱۸

کدپستی ۱۴۱۸۷۵۴۴۵۳ / تلفن: ۶۶۹۰۱۳۷۸

همراه: ۰۹۱۲۶۸۷۶۹۵۲ - ۰۹۱۹۰۰۹۵۲۴۹

همه‌ی حقوق برای ناشر نگهداری شده است

تمام حقوق نگاهداری شده و از آن نشر هیرومبا است.
تکثیر، چاپ، انتشار و ترجمه‌ی این کتاب یا بخشی از آن
به هر شیوه بدون مجوز قبلی و کتبی ناشر پیگرد دارد.

فهرست

۷	 آغاز کلام
۲۳	 نماد زنان در اسطوره‌های ایرانی
۳۱	 بانوگشسب‌نامه و نقش بانوگشسب در زندگی زنانه
۴۹	 زنانی که در انتخاب شوی خویش پیشگام‌اند
۵۷	 جایگاه زن در آیین و متون زرتشتی
۵۸	 زن در گاهان
۶۳	 زن در متون پهلوی
۶۵	 نقش زن در مصر باستان
۸۷	 بستر زنان پس از فروپاشی ایران ساسانی
۹۲	 جلوه‌ای دیگر از جایگاه زنان در ایران
۱۰۲	 الف) نخستین مردی که از زن فرمانبرداری کرد
۱۱۶	 ب) حکایت سودابه زن کیکاووس
۱۲۰	 پ) زنان و کودکان
۱۲۱	 ت) جایگاه زنان در حکومت
۱۲۹	 زن ایرانی پیش از انقلاب مشروطه
۱۳۷	 زن از نگاه مولانا
۱۵۹	 چیستی و کیستی انسان
۱۶۷	 زن از نگاه تاگور
۱۷۷	 نقش زنان در رخدادهای تلخ و شیرین روزگار
۱۸۳	 سیمای زن در پندار نیچه
۲۰۷	 زن و مرد از نظر جنسیت
۲۱۵	 زن و مرد موجوداتی دوگانه‌اند
۲۲۱	 تفاوت زن و مرد از کی و کجا آغاز می‌شود
۲۳۱	 عشق از نگاه زنان و مردان
۲۴۱	 پایان سخن
۲۵۳	 کتابنامه

به آنان که زن را در مقام و منزلتِ

یک «زن» می‌شناسند.

آنچه وصفش محال است،
در اینجا به مرحله عمل در می آید.
«فاوست، بخش ۲»

آغاز کلام

این روزها، مثل همیشه سخن درباره‌ی زنان بسیار گفته و شنیده می‌شود و آثار و نوشته‌های زیادی درباره‌ی آنان می‌خوانیم. هرجا و همه‌جا صحبت از کیستی، چیستی و چگونگی زنان است و جایگاه و منزلت و مقام آنان مورد بررسی اندیشمندان و پژوهشگران قرار گرفته است. فیلم‌ها و سریال‌های سینمایی و تلویزیونی، با قهرمانی و نقش‌آفرینی زنان، روی صحنه می‌آید تا شاید به‌نوعی معرف زن و مقام واقعی او در جامعه باشد. با این همه گوهر وجودی زن را در قشرهای مختلف جامعه چنان‌که شایسته اوست پررنگ مشاهده نمی‌کنیم. آنچه در قالب این کتاب فراروی شماست، سخنانی است که از دیروز و امروز درباره‌ی زنان آمده و پس از این نیز خواهد آمد. بر آن شدم تا این مجموعه را «سیمای زن در اندیشه‌ی خردمندان» بنامم و بدین وسیله قامت رسای زن را در درازنای تاریخ از نگاه تیزبین مرد به نقد و بررسی بگذارم.

هر چند رسم بر این بوده و هست که ابتدا از گذشته و حال سخن بگوییم، ما نخست از آینده حرف می‌زنیم؛ از آینده‌های بسیار دور؛ از روزی که آن را نقطه پایان هستی می‌دانند و همه کتاب‌های آسمانی از آن به نام

روز موعود یا رستاخیز یاد کرده‌اند؛ روزی که همه انسان‌ها، از مرد و زن و پیر و جوان، سرنوشت خویش را چنان‌که سزاوار آن باشند، در می‌یابند. افزون بر کتاب‌های مقدس، در بهشت گمشده جان میلتون، کمدی الهی دانته و حتی کتاب‌های چندین قرن پیش که در ایران و با فرهنگ و باورهای ایرانی سرشته و نوشته شده است مانند ارداویراف‌نامه^۱ می‌خوانیم: «زنان و مردان در این هنگام به پاداش کردار زشت و زیبای خود خواهند رسید و با دریافت نتیجه‌ی کارهای دوران زندگی جایگاه اصلی، حقیقی و واقعی خود را در خواهند یافت. بسیاری از آنان در بهترین درجات بهشت عدن به عیش و نوش جاودانه مشغول خواهند شد».

همان‌گونه که بسیاری دیگر هم در درکات اسفل‌السافلین در آتش سوزان دوزخ برای همیشه خواهند سوخت. در این میان هستند زنان و مردانی که در عالم برزخ در انتظار تکلیف نهایی به سر می‌برند و برخی از آنان در حالت تحمل مجازات‌هایی هستند مانند بر یک پا ایستادن، یا آویزان بودن با موی سر یا پستان، میان زمین و آسمان و در بالای شعله‌های آتش تاوان اعمال ناهنجارشان تا روشن شدن سرنوشت نهایی به همان حالت به سر خواهند برد...

همچنان‌که از گذشته‌های بسیار دور هم غافل نبوده و به حال و روزگار

۱- این کتاب درباره‌ی سفر هفت روزه‌ی «ویراز» به جهان دیگر، پس از خوردن می و مَنگ است. ویراز در این کتاب که یکی از عامه‌پسندترین کتاب‌های زردشتی است، به توصیف مشاهداتش از خوشی‌های بهشت، رنج‌های دوزخ و برزخ و پاداش پارسایان و عقوبت گناهکاران می‌پردازد (زبان و ادبیات ایران باستان، زهره زرشناس، ص ۵۹).

کنونی هم نیم نگاهی داشته‌ایم تا از نزدیک تماشاگر سیمای واقعی زن در جامعه‌ی هزاره‌ی سوم میلادی باشیم، چه آنکه برای شناخت هر چیز نخست می‌بایست آن را از هر جهت و هر نظر مورد نقد و بررسی قرار داد. آدمی هر پدیده‌ای را از راه تجربه و خرد می‌سنجد و از ابعاد گوناگون آن هرگز غافل نمی‌ماند تا ابتدا آن را به خوبی دریابد و با حالات و چگونگی آن از هر نظر آشنا شود و سپس آن را چنان‌که بوده و هست و باید باشد، بشناسد.

ماهیت زن نیز از این قاعده پیروی می‌کند، چنان‌که جامعه‌ی بزرگ زمان خود، سعدی سخن‌دان و مردم‌شناس، کسی که سرد و گرم دنیا را چشیده و آزموده است، در گلستان آورده است:

«از صحبت یاران دمشقم ملالتی پدید آمده بود، سر در بیابان قدس نهادم و با حیوانات انس گرفتم. تا وقتی که اسیر قید فرنگ شدم، و در خندق طرابلس با جهودانم به کار گل واداشتند. یکی از رؤسای خلب که سابقه‌ی معرفتی میان ما بود، گذر کرد و بشناخته و گفت: این چه حالت است؟ گفتم: چه گویم؟

همی گریختم از مردمان به کوه و به دشت

که از خدای نبودم به دیگری پرداخت

قیاس کن که چه حال بود در این ساعت

که در طویله نامردمم ببايد ساخت

«پای در زنجیر پیش دوستان به که با بیگانگان در بوستان»
 بر حالت من رحمت آورد و به ده دینارم از قید فرنگ خلاص داد و با
 خود به خَلَب برد و دختری که داشت به عقد نکاح من در آورد به کاوین صد
 دینار. مدتی برآمد، اتفاقاً دختری بدخوی، ستیزه‌روی، نافرمان‌بردار بود به
 زبان‌درازی کردن گرفت و عیش مرا منقص داشتن.

زنِ بد در سرایِ مرد نکو هم در این عالم است دوزخ او
 زینهار از قرین بد زینهار و قنا رَنا عذاب النار

باری، زبان تعنت دراز کرده همی گفت: تو آن نیستی که پدر من تو را از
 قید فرنگ به ده دینار خلاص داد؟ گفتم: بلی، به ده دینارم از قید فرنگ
 خلاص کرده و به صد دینار در دست تو گرفتار.

شنیدم گوسفندی را بزرگی رهانید از دهان و دست گرگی
 شبانگه کارد بر حلقش بمالید روان گوسفند از وی بنالید
 که از چنگال گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی»

(گلستان سعدی، ص ۲۰۱)

سعدی با اینکه به گفته خویش، خود سیلی خورده‌ای از دست زن و
 اسیر و گرفتار کید و فتنه و کژ اخلاقی اوست، انصاف را هرگز از یاد نبرده،
 در صفات زن خوب و فرمانبر و پارسا در جای دیگر چنین می‌سراید:

«زن خوب و فرمانبر و پارسا کند مرد درویش را پادشا
 همه روز اگر غم خوری غم مدار چو شب غم‌گسارت بود در کنار

چو مستور باشد زن خوب روی به دیدار او در بهشت است شوی
کسی برگرفت از جهان کام دل که یکدل بود باوری آرام دل
دلارام باشد زن نیکخواه ولیکن زن بد خدایا پناه»

(جباری، ۱۳۸۴: ص ۱۹۱)

سعدی نه تنها از این روزنه سنجیده و ژرف می‌اندیشد و تأثیر شگرف پدیده زن را در سرشت و سرنوشت آدمی سخت تأثیرگذار می‌بیند، بلکه در جای جای آثار جاودانه خویش تصویرگر سیمای زن و چهره پرداز نقش او و جایگاه بنیادین زن را در فراز و فرودهای مختلف زندگی به شیوه‌های گوناگون به تصویر می‌کشد. به حکایت دیگری از گلستان توجه فرمایید:

«پیرمردی حکایت کند که دختری خواسته بود، حجره به گل آراسته و به خلوت با او نشسته، و دیده و دل در او بسته، و شب‌های دراز نخفتی، و بذل‌ها و لطیف‌ها گفتی، باشد که مؤانست پذیرد و وحشت نگیرد. از جمله می‌گفتم: بخت بلندت یار بود، و چشم بخت بیدار که به صحبت پیری افتادی پخته، پرورده، جهان‌دیده، آرمیده، گرم و سرد روزگار چشیده، نیک و بد آزموده، که حق صحبت بداند، و شرط مودت به جای آورد؛ مشفق و مهربان، خوش طبع و شیرین زبان.

تا توانم دلت به دست آرم وَر بـیـازارِ یـَم، نیازم
ور چو طوطی شکر بود خورش جان شیرین فدای پرورش

نه گرفتار آمدی به دست جوانی معجب، خیره‌رأی، سرتیز، سبک‌پای که

هر دم هوسی پزد و هر لحظه رای‌ی زند، و هر شب جایی خسبد، و هر روز یاری گیرد.

وفاداری مدار از بلبلان چشم که هر دم بر گلی دیگر سرایند

خلاف پیران که به عقل و ادب زندگانی کنند، نه به مقتضای جهل جوانی.

ز خود بهتری جوی و فرصت شمار که با چون خودی گم کنی روزگار
گفت چندین بر این نمط بگفتم که گمان بردم که دلش انس بر قید من
آمد و صید من شد. ناگه نفسی سرد از سر درد برآورد و گفت: چندین سخن
که بگفتی در ترازوی عقل من وزن آن سخن ندارد که وقتی شنیدم از قابله
خویش که گفت: زن جوان را اگر تیری در پهلوی نشیند، به که پیری.

زن کز بر مرد بی‌رضا برخیزد

بس فتنه و جنگ از آن سرا برخیزد

پیری که ز جای خویش نتواند خاست

الابه عصا، کی‌اش عصا برخیزد

فی‌الجمله امکان موافقت نبود و به مفارقت انجامید. چون مات عدت
برآمد عقد نگاهش بستند با جوانی تند و ترش‌روی، تهیدست بدخو؛ جور و
جفا می‌دید و رنج و عنا می‌کشید، و شکر نعمت حق همچنان می‌گفت که
الحمد لله که از آن عذاب الیم برهیدم و بدین نعیم مقیم برسیدم.

با این همه جور و تندخویی بارت بکشم، که خوب رویی»

(گلستان سعدی، ص ۴۱۸-۴۱۳)

استاد سخن، سعدی، از نگاه جامعه‌شناسی و با نگاه ژرف‌اندیشانه‌ی یک مرد تیزبین، خواستگاه زنان جامعه خود را به نیکی دریافته و برای عبرت دیگران آن‌ها را در کتاب‌های خود به صورت حکایت و روایت و نظم و نثر بیان داشته است، طرفه آنکه او نه تنها زنان را نقش‌پذیر و نقش‌گذار می‌داند بلکه از او چهره‌هایی سخت متفاوت و جالب ارائه می‌دهد که در سرشت و سرنوشت جامعه و جهان نیز بی‌تأثیر نخواهد بود. به‌ویژه زمانی که زنان بدانند به خواستگاه ویژه‌ای که پنداری از آغاز در پیدایی هم‌اندیشان خود در حسرت دریافت فرصت‌هایی مناسب برای جذب و مجذوب شدن با آنان همانند آنچه مولانا بر آن اشاره می‌کند، لحظه‌شمار بوده که می‌گوید:

ذره ذره کاندترین ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهریاست
زنان در چنین زمانی است که سرشت واقعی خویش را بروز خواهند داد
و به خلق شگفتی‌ها خواهند پرداخت، هر چند با سوختن و ساختن و عذاب
و رنج و مشقت همراه باشد. بدان‌گونه که سعدی در گلستان آورده است:

با تو مرا سوختن اندر عذاب به که شدن با دگری در بهشت
بوی پیاز از دهن خوب روی به، به حقیقت که، گل از دست زشت

از ناپلئون بناپارت که همواره مورد توجه زنان زیباروی زمان خود بود، سخنان جالب توجه‌ی نقل کرده‌اند. از جمله: «اگر زنان نبودند، نوابغ جهان

چگونه به وجود می‌آمدند؟»

و امروزه وسعت علم و گسترش فناوری‌های نوین بستر مناسبی برای زایش و پرورش پدیده‌های مثبت انسانی پدیدار گشته است. در این صورت شاید ضرورت وجود جنس مذکر که هزاران سال است مردسالاری خود را حفظ کرده، به چالش کشیده شود و اندک اندک میدان برای ظهور زنان جایگزینی آنان در تمام نقش‌های زندگی فراهم آید. بر این اساس زنان می‌توانند خود به خود جهان و کارهای آن را ساماندهی کنند بی‌آنکه نیازی به وجود مرد داشته باشند. طرفه آنکه در اوج قدرت نمایی ناپلئون در مقام امپراتوری بزرگ فرانسه، یعنی همان زمانی که صدها و هزاران زن زیباروی فرانسوی یا از دیگر نقاط عالم عاشقانه مشتاق دیدار و هماغوشی با ناپلئون خوش‌گذران و شادخوار بودند، زنانی چون ژوزفین هم پدیدار آمدند که داغ و حسرت لذت بردن را بر دل وی می‌نهادند و برای کامیابی او را به التماس و گریه و لابه و امی‌داشتند، چنان‌که از نامه‌ها و شرح حال وی در داستان‌ها بر می‌آید و استاد باستانی‌پاریزی نیز در چکامه هشتاد بیتی معروف خود از آن غافل نبوده، می‌گوید:

ژوزفین می‌شکند دبدبه ناپلئون کاترین خم کند آخر، کمر پتر کبیر

شادروان دکتر مصطفوی در کتاب زمان و زندگی استاد پورداود درباره‌ی نقش زیبا و تأثیرگذار زن یا سرشت واقعی و حقیقی آنها می‌گوید: «به راستی که در سراسر گیتی، هیچ پناهگاهی مطمئن‌تر، و هیچ گاهواره‌ای

آرام‌تر از آغوش «زن» نیست، و هیچ باده‌ای مستی‌آورتر از لب‌های «زن» نمی‌توان در هیچ خراباتی به دست آورد.

جایگاه زن در جامعه بشری از دیدگاه‌های مختلف قابل بررسی و پژوهش است.

در افسانه‌ی آفرینش آمده است پدیده‌ی «مرد» یعنی آدم ابوالبشر، تا هنگامی که «زن» را نشناخته بود، موجود بی‌حاصل و ناشناخته‌ای بیش نبود، و آنگاه که زن آفریده شد، و آدم به میوه‌ی معرفت دست یافت، تفاوت نیک از بد و سیاهی از سپیدی را باز شناخت. از اینجاست که خرد و دانش و آگاهی بشر خود را وامدار وجود زن و نقش تأثیرگذار آن می‌داند، هر چند در طول تاریخ همواره و همیشه زنان از جایگاه واقعی و حقیقی خویش دور مانده‌اند. چنان‌که هم در اسطوره‌ها و هم در باورهای دینی بسیاری از مردم جهان، پدیده زن، تصویری آینه‌گون از سیمای خالق هستی را به خود اختصاص داده است و وی را آخرین و واپسین آفریده جهان خلقت می‌دانند، و بر این باورند که چون حوا آفریده شد، خدای جهان‌آفرین، آفرینش هستی را پایان یافته دید و گفت: «فتبارک الله احسن الخالقین». در این صورت زن را می‌توان آخرین شاهکار پدیده عالم خلقت نامید، و او را لطیفه‌ای نهایی دانست که عشق و عاشقی از او برانگیخته می‌گردد. چه آنکه زن در حقیقت شور زندگی و شعر زیبای عالم هستی است.

از نگاهی دیگر به ویژه در اندیشه‌ی خردمندانه‌ی عارفان ایرانی و پیروان مکتب وحدت وجودی، هنگامی که از ذره، جوهر فرد، دل آدمی،

جام‌جم، جام جهان‌بین و سرانجام انسان سخن آورده می‌شود، او را آیینه تمام‌نمای خالق خویش می‌دانند که بر جهان آرزوهای کهن و مهین قیمومیت دارد. در باور آنان این همه، نه تنها نمایشگر صفات ثبوتیه حق‌اند، که صفات سلبیه را هم باز می‌نمایند. همان‌گونه که از ویژگی‌های واحد ساختمانی عالم ماده، لایتجزی بودن آن است، عارفان برای دل و روح نیز همین ویژگی را یاد کرده‌اند: «بدان که روح انسانی، چه زن و چه مرد جوهری لطیف است و قابل تجزی و تقسیم نیست، و از عالم امر است بلکه خود، عالم «امر» است»^۱ (نسفی، ۱۳۸۴: ص ۹۳).

رو دیده به دست آر که هر ذره خاک

جامی است جهان نمای چون درنگری

این ویژگی‌ها را اندیشمندان دیگری چون غزالی و عین‌القضات همدانی از خصوصیات «دل» دانسته‌اند و برخی از آنان تفاوتی میان دل و خدا ندیده‌اند. از آنجا که ذره و دل به اعتبار حقیقت شأن یگانه‌اند، در این حالت، یگانگی خدا و ذره نیز قابل توجیه می‌نماید. هر چند عارفان دیگری بوده‌اند که بی‌پرده و بی‌پروا، دل و خدا را یکی برشمرده‌اند، چنانکه فخرالدین عراقی از ابوبکر جریری نقل می‌کند: «فقیر در نزد من کسی است که نه او را دل و نه رب باشد»^۲.

۱- برگرفته از انسان کامل، نسفی، ص. ۹۳.

۲- فصلنامه عرفان، ص ۱۵.

دکتر سرامی می‌گوید: «نرم افزاری که ذره و کیهان، دل و انسان، به یاری آن تطورات و تنوعات بیرونی و درونی‌شان را سامان می‌بخشند، هیچ جز حقیقت حق نیست.»^۱

در حقیقت نرم‌افزار و لوح محفوظ هر دو جهان کیهان و مهین، قیوم آن دو، همان خداست. «مثل دل چون آینه است، و مثل لوح محفوظ چون آینه که صورت همه موجودات در وی است. همچنان‌که صورت‌ها از یک آینه در دیگر افتد، چون در مقابله آن بداری، همچنین صورت‌ها از لوح محفوظ، در دل پیدا آید» (غزالی، ۱۳۸۴: ص ۴۲).

در حقیقت ذره، آینه‌ای است رویاروی دل آدمی، که خود آینه‌ای دیگر است. خدا یگانه‌ای است میان این دو که در آنها به دو لایتناهی بدل می‌شود؛ اول خدا و دوم انسان یا دل آدمی، و زنان بخش لطیف، پنهانی و کامل آن را به خود اختصاص داده‌اند، که از آن به لطیف‌ترین و زیباترین شعر یا غزل عاشقانه‌ی الهی می‌توان یاد کرد، شگفت آنکه دانستن این امر، حقیقت دیگری را هم روشن می‌کند: وقتی می‌گوییم ذره و دل انسان یکی است یا عوالم صغیر و کبیر، هر دو آینه‌هایی رویاروی هم‌اند که یکی بودن حق در آنها به صورت دو لایتناهی عینی و ذهنی جلوه‌گری می‌کند، نباید کوچکی و بزرگی ظاهری آنها ما را از حجم‌ناپذیری و فقدان جرمی نرم افزاری‌شان غافل کند، حتی اینکه ذره و دل، علی‌الظاهر، خود اجزای کل‌های متفاوتی هستند، نباید فریبمان دهد، چرا که در نگاه عارفان این

اجزا اگر افزون از کل‌هایشان نباشند، دست کم با آنها مساوی به شمار می‌آیند. در این ابیات از گلشن راز دقیق شوید؛ بی‌تردید مدلول آنچه او می‌گوید، در عالم واقع صادق نیست، و عارف شبستری می‌خواهد ما به امکان صدق بالقوه مفاهیم گفتارش توجه کنیم:

اگر یک قطره را دل بر شکافی برون آید از او صد بحر صافی
به هر جزوی ز خاک ار بنگری راست هزاران آدم اندر وی هویداست
به اعضا پشه‌ای همچند پیل است در اسما قطره‌ای مانند نیل است
درون حبه‌ای صد خرمن آمد جهانی در دل یک ارزن آمد

اگر عارفان ایرانی آفتاب را در هر ذره‌ای می‌دیدند، باید بپذیریم که منظورشان سخت‌افزار ذره نبوده، بلکه به نرم‌افزار پنهان در پس آن، قیوم و همه‌کاره‌ی آن، نظر داشته‌اند، و اگر ما در اینجا ذره را در کیهان با دل در انسان یکی می‌شماریم، وجود مادی ذره و موجودیت زنده سلول‌های مغزی مدنظرمان نیست، بلکه می‌خواهیم بگوییم اجزای ریز و درشت کیهان، از همان صفاتی برخوردارند که کل کیهان از آنها برخوردارند. بنابراین همیشه و همه‌جا، همه چیز و همه کس، به ویژه انسان و سرآمد همه‌ی آنها، جنس زن، با خدایی که در عین یگانگی و وحدانیت، متکثر است، رویارویی دارد. به اندیشه‌ی اقبال لاهوری در این بیت بنگرید:

نمی‌دانم که داد این چشم بینا موج دریا را

گهر در سینه دریا، خذف بر ساحل افتاده است

با این همه بی‌گمان می‌توان تصدیق کرد که تمام کائنات بالفعل مخلوق آفریدگار جهان آفرین‌اند ولی بالقوه هر ذره‌ای از آنها نه در حدّ خالق که آفریدگار و پدیدآورنده شگفتی‌های بسیارند و پدیده‌ی شگرفِ زن، خود عامل پدیداری انواع پدیده‌هایی است که در کل جهان کبری، همیشه و همه جا، هرکس با آن رخ در رخ بوده و هست. بدین ترتیب ضمن مقدم بودن شأن و منزلت خالق بر مخلوق، غافل نمی‌توان بود که روزی، روزگاری همین پدیده آفریده شده توان آفرینش و قدرت آفریدگاری بیابد و با خلق و پدیده‌های شگرف خویش موجب حیرت اندیشمندان جهان باشد، چنان‌که در این روزگاران چشم جهانیان شاهد دیدار بسیاری از نوآفرینی‌های زیبای جنس لطیف و ظریف عالم خلقت یعنی زنان جامعه بوده و هستند. به امید روزی که زنان در همه جای جهان جایگاه اصیل، واقعی و حقیقی خویش را بیابند؛ جایگاه موجود زنده‌ای که زندگی‌بخش، شادی آفرین، سرچشمه‌ی عشق، محبت، آرامش و آسایش است، تا دنیای پراضطراب گذشته و حال را به ساحل نجات و رستگاری رهنمون شود؛ و این مهم به انجام نمی‌رسد مگر به جد و کوشش، و با شور و عشق و تلاش بسیار پیرامون شناخت واقعی زن و سپس جایگاه و منزلت واقعی او، چنان‌که شایسته و سزاوار شأن اوست، چه آنکه:

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

بی‌گمان برای شناخت هر پدیده‌ای، نخست می‌بایست به ریشه‌های وجودی آن توجهی خردمندانه داشت. از این‌روی با گذشت هزاران و شاید میلیارد‌ها سال از پیدایی موجوداتی به نام زن و مرد، تماشای سپیده‌دم خلقت، ذهن و ضمیر اندیشمندان بزرگ جهان را بر درک و شناخت این موجود شگرف و شگفت، معطوف کرده است. با اینکه هر یک از آنان با کوله‌باری از خستگی تاریخ، خود را در آغاز هزاره‌ای می‌یابند که از آن به هزاره‌ی سوم میلادی یاد می‌شود، باز هم سیمای زن همچنان در هاله‌ای میان سنت و مدرنیته پوشیده و پنهان بر جای مانده است. از سال‌های سال بلکه از چندین صد سال پیش برخی از خردمندان دنیا کوشیده‌اند نقش زنان و جایگاه واقعی آنان را در جامعه بشری مشخص و معین کنند و از دو سه قرن پیش توفان نوگرایی و تجددخواهی، اندیشه‌ی مردمان را به خود مشغول کرده و طغیان فن‌آوری و عصیان دستاوردهای بیشتر، جهان و مردم آن را دستخوش رستاخیزی شگرف نموده است تا مگر نقش زن و مرد را در جایگاه واقعی آنان نشان دهد، اما همچنان جنگ و ستیز، یا سازش و نرمش بین سنت‌گرایان و نواندیشان ادامه دارد. برخی پایبندی به گذشته را بر نمی‌تابند و عده‌ای تازه‌های حاکم بر افکار و رفتار و منش را ناهنجار می‌شمارند. در این ماجرا حرف‌ها و حدیث‌های بی‌شمار وجود دارد که تکرار و یادآوریشان جز کسالت و ملالت بهره‌ای ندارد، و از سویی فرصت و فراغتی فراتر از این مجال می‌خواهد تا به شرح آن بپردازیم و بدانیم سهم زنان و مرتبه آنان چیست و زن در کجای این رویداد شگرف قرار دارد. از

این رو ناگزیر از آنیم که نگاهی هر چند کوتاه و گذرا بر ریشه‌های نابرابری و تفاوت‌های حاکم بر جایگاه زنان و مردان بیندازیم که بی‌تردید حاصل سنت‌های دیرین و نوگرایی‌های امروز است. در این بازنگری‌هاست که جایگاه به حق یا نابه‌حق زنان و مردان در هر چه و هر کجا که بوده و هستند، زیبا و برارزنده، یا زشت و ناهنجار می‌نماید. چه خواسته یا ناخواسته و چه دانسته یا ندانسته صورت گرفته باشد، حکایت از ضعف یا شدت نیروهای سنت‌گرایان و تجددخواهان دارد که می‌بایست از جان و جوهر حقیقت هر یک از آنان درک و دریافت شایسته‌ای داشت تا گوهر ژرف و شگرف مرد و زن را بدان‌گونه که آفریده شده و بدان‌سان که کارایی دارد، به نظاره بنشینیم.

از این روی با هم و همراه هم به تماشای چهره‌پردازی‌های مختلف از سیمای زن در درازنای تاریخ می‌پردازیم و برخی از منابع و اندیشمندان بزرگ جهان را نام می‌بریم که هر یک از آنان به تعیین نقش سازنده و اثرگذار زن در ساخت و کار تاریخ و تمدن داشته و دارند. چنانکه خواهیم دید، نیاکان ما نه تنها ایزدبانوان را در اسطوره‌های خود مقدس و قابل ستایش دانسته‌اند، بانوان حماسی و نمادین دیگری هم داشته‌اند که در نقش‌های گوناگون به شرح برخی از آنان خواهیم پرداخت.

هم اکنون، بر آن خواهیم بود تا همراه رهپویان محبت ضمن گل‌گشتی در گلستان عالم وجود، شاهد زیباترین پدیده هستی، غزل زندگی، یا شعر ناب خداوندی یعنی «زن» باشیم.

.....نماد زنان در اسطوره‌های ایرانی

بی‌آنکه از حماسه و اسطوره و داستان‌های کهن شناخت و آگاهی داشته باشیم، ادبیات ایران باستان به ویژه حماسه‌های فارسی برای ما ناشناخته، گنگ و سخت مبهم خواهد بود. آبشخور این سرچشمه‌ها را در فرهنگ و ادبیات ایران باستان، از راه شاهنامه و شاهنامه‌شناسی می‌توان شناخت، زیرا خلقت و زندگی پهلوانان، شاهان، شاهزادگان، مردم، انسان‌ها و حتی درختان و جانوران و آب‌ها و کوه‌ها و دیگر مظاهر طبیعت را در شاهنامه و در هر حماسه ملی دیگری می‌توان دید.

اینجاست که خواهیم پذیرفت «بی‌آنکه یادگار زیران را بشناسیم، پی‌بردن به راز و رمزهای گشتاسب‌نامه به راحتی فراهم نمی‌آید. بی‌آگاهی از اسطوره‌ی گرشاسب در اوستا، دینکرد^۱ و روایت پهلوی، گرشاسب‌نامه

۱ - بزرگ‌ترین نوشته‌ی موجود به زبان پهلوی و به منزله‌ی دانشنامه‌ی زردشتی است. کتاب دینکرد گنجینه‌ی پهناوری از دانش زرتشتی و مجموعه‌ای از مطالبی است که از ادوار مختلف و پیشینه‌های گوناگون گردآوری کرده‌اند — (زبان و ادبیات ایران باستان، زهره زرشناس)

افسانه می‌نماید. آرش، بدون شناخت از فرشته‌ی باران، روان گاو، ارزش تن، جان و روان آدمی، در ایران باستان تنها کمانداری است که تیری افسانه‌ای می‌اندازد. هزار سال پیش ابوریحان بیرونی این نکته را گوشزد کرده است: آن کسی که تیری پرتاب می‌کند، جان خویش در تیر می‌نهد، تن او پاره پاره می‌گردد، و فرشته‌ی سپندارمذ، تیر او را می‌برد، آرش اوستایی است. ... بانوگشسب، دختر رستم، زنی است پهلوان، همانند مردی پهلوان، اما با شناخت آرمان‌های روان آدمی از امشاسپندان^۱ و فرشتگان که هر یک فروزه‌ای و جلوه‌ای از اهورا هستند، او نماینده ایزدبانوان ذهن بشریت در هزاره‌های گمشده در درازنای روزگاران است. بانوگشسب پرورده‌ی چنین اندیشه‌ای است تا آنجا که آغاز و پایانی برای زندگی آرمانی او در خیال اسطوره‌سازان و حماسه‌پردازان نیامده است» (اکبری‌مفاخر، ۱۳۸۴: صص ۹-۱۰).

با این همه در میان اسطوره‌ی جاودانه‌ی ایران زمین، همان‌گونه که آرش کمانگیر، گرشاسب و سیاوش شهرت جهانی دارند و همه در قالب

۱ - امشاسپندان اسمی است که به یک دسته از بزرگ‌ترین فرشتگان ایران باستان داده شده است. امشاسپندان جلوه‌های اهورامزدا به شمار می‌آیند و هر کدام از آنها دشمن مستقیمی در میان دیوان دارند. تعداد امشاسپندان را در برخی متون شش ذکر کرده‌اند که عبارتند از: وَهْمَن یا بهمن (نیک‌اندیشی)، آردیبهشت (بهترین پاکی و راستی)، شهرپور (شهریاری آرمانی)، شَپَن‌دَرَمَذ (مهر و فروتنی)، خرداد (تندرستی و رسایی) و آمرداد (بی‌مرگی و جاودانی). شناخت امشاسپندان در گاتها (سرودهای زرتشت) و دیگر بخش‌های اوستا با یکدیگر متفاوت‌اند. زرتشت برای شناساندن بهتر اهورامزدا، جلوه‌ها یا پرتوهایی از فروزه‌های (= صفات) اهورامزدا را در گاتها نام می‌برد.

جنس مرد و مذکر آمده‌اند، جایگاه اسطوره‌ی، بانوگشسب هم که در پیکره‌ی زن منزلت خویش را ایفا می‌کند، قابل ملاحظه است. بر این اساس نگاهی به دیدگاه ایرانیان باستان بر موقعیت زن، می‌تواند ما را با فرهنگ حاکم بر آن زمان بیش از پیش آشنا سازد. چه اینکه «بانوگشسب، بازتابی از اسطوره‌ی ایزدبانوانی چون سپندارمذ،^۱ خرداد، امرداد، آشی،^۲ آناهیتا و [چیستا،^۳ درواسپ،^۴ آشتاد]^۵ است. این ایزدبانوان، دشمن دروغ و دیوان هستند و یاریگر پهلوانان اهورایی در نبرد با اهریمن که به آنان پیروزی می‌بخشند» (اکبری مفاخر، ۱۳۸۴: ص ۱۲۵).

۱ - سپندارمذ / سپندارمذ / سپندارمزد یکی از امشاسپندان (صفات و جلوه‌ی خداوندی) است به معنی «مهر و فروتنی و بردباری». در باور ایرانیان باستان سپندارمذ با نمادی زنانه به چهارپایان چراگاه می‌بخشد. زمانی که پارسایان در روی زمین، که نماد این جهانی اوست، به کشت و کار و پرورش چهارپایان می‌پردازند یا هنگامی که فرزند پارسایی زاده می‌شود او شادمان می‌گردد و وقتی مردان و زنان بد و دزدان بر روی زمین راه می‌روند، آزرده می‌شود. همان گونه که زمین همه بارها را تحمل می‌کند، او نیز مظهری از تحمل و بردباری است. یاران او در میان ایزدان، آناهیتا و ایزدبانوان «دین» و «آرد یا آشی» هستند (← تاریخ اساطیری ایران، ژاله آموزگار، سمت).

۲ - «آشی / آرد / آرت» به معنی «سهم و بخشش و پاداش» است. ایزدبانویی است که نماد توانگری و بخشش است. ایزد باروری، پشتیبان و نگهدارنده‌ی جوانان آماده‌ی زناشویی است. در باور ایران باستان او را دختر سپندارمذ به شمار آورده‌اند که سوار بر گردونه‌ای است و پیشرفت و آسایش به خانه‌ها می‌برد و خرد و خواسته می‌بخشد. در اوستا به صورت زنی درخشان، بسیار نیرومند، خوش اندام، مجلل، شکوهمند و آزاده‌نژاد توصیف شده است (← تاریخ اساطیری ایران، ژاله آموزگار، سمت).

۳ - چیستا، ایزدبانویی که نماد دانش و آگاهی و فرزاندگی است؛ او هدایت به راه راست را چه در این جهان چه در جهان دیگر بر عهده دارد.

۴ - به معنی «دارنده‌ی اسبان تندرست» از ایزدان پشتیبان چهارپایان به ویژه اسبان است. او را ایزدبانو پنداشته‌اند.

۵ - نمادی از دادگری است که نماد زنانه دارد.

در این دیدگاه که از هزاران سال پیش در میان نیاکان ما رواج داشته، پدیده‌ی زن را در منزلت خدایی و ایزدبانویی می‌پنداشتند، چه آنکه این ایزدبانوان در پهلوانی و جنگاوری، زیبایی ویژه و آرمانی خود را نیز دارند که زبان گویای آنهاست، اما در بانوگشسب این زبان گویا در کردارهای پهلوانی و جنگاوری او به اوج می‌نشیند، بانوگشسب تنها زن پهلوان در ادبیات حماسی ایران است که همه‌ی ویژگی‌های حماسی و پهلوانی را با خود دارد. او آمیزه‌ای از ایندیره، گرشاسب و رستم از سویی، و از سوی دیگر آناهیتا و آشی است. این پدیده‌ی آرمانی و اسطوره‌ای به دنیای حماسه راه یافته و شخصیت بانوگشسب را ساخته و پرداخته است. بانوگشسب، یادآور ایزدبانوان دوران دیرینه زندگی انسان است؛ آنها که با داشتن زیبایی‌های ویژه خود از ویژگی‌های جنگاوری نیز برخوردار هستند. سپندارمذ، ایزدبانوی زمین، دشمن دیوان است.

هزار درمان برساد. ده‌هزار درمان از «سپندارمذ» برساد. با یاری «سپندارمذ» دشمنی دیو را از هم پاشیده و پریشان کنید. گوش‌هایش را بدرید. دست‌هایش را به هم ببندید. زین‌ابزارش را درهم شکنید و او را به زنجیر درکشید. به گونه‌ای که همواره در بند باشد (یشت‌ها،^۱ هرْمُردیش، بند ۲۷).

۱- از اوستا، کتاب دینی و آیینی زرتشتیان، از روزگار کهن تا به امروز تنها پنج کتاب باقی مانده است: «یسنّا»، «یشت‌ها»، «ویسپَرَد»، «خُرده‌اوستا» و «وَنَدیداد».

«یشت» ستایش‌هایی است برای پروردگار و نیایش‌هایی برای امشاسپندان و ایزدان؛ از این رو «یشت»‌ها به نام ایزدی که در آن نیایش می‌شود، نام‌گذاری شده‌اند. شمار «یشت»‌های بر جای مانده‌ی امروزی بیست‌ویک «یشت» یا بیست‌ویک سُروِد است. هر یک از «یشت»‌ها به نام ایزدی که در آن نیایش می‌شود، نام‌گذاری شده‌اند. این ایزدان مورد ستایش بیشتر وابسته

از دیگر ایزدبانوان «خرداد» است به معنی تندرستی و رسایی؛ خرداد، آب را پشتیبانی می‌کند و شادابی گیاهان در این جهان از جلوه‌ی اوست. این امشاسپند نمادی زنانه دارد.

«آمرداد»، ایزدبانوی دیگر، تجلی دیگری از رستگاری و جاودانی است. به معنای بی‌مرگی و جاودانی که سرور گیاهان است. او گیاهان را می‌رویاند و رمه‌ی گوسفندان را می‌افزاید این امشاسپند نیز نماد زنانه دارد.^۱ خرداد و آمرداد در نوشته‌های گهگاه با هم می‌آیند و نماینده‌ی رویش و زندگی هستند (— یسنا، هات (- بخش) ۳، بند ۱ و ۲۰) و «بر تشنگی و گرسنگی چیره می‌شوند» (— یشت‌ها، زامیادیش، بند ۲) و «با نام خرداد دیوان دور می‌شوند» (— یشت‌ها، خردادیش، بند ۲).

آناهیتا / ناهید نیز از دیگر ایزدبانوان است. زیبایی آرمانی او که خواستار روان انسانی است در هستی او نهفته است و جلوه‌گری می‌کند. اما همین ایزدبانو، در جنگاوری و پیروزی پهلوانان و پیروزی نیکی بر بدی کارکردی ویژه دارد. آناهیتا یا آن‌گونه که در کتاب اوستا آمده، آردوی سورآناهیتا، نام ایزدبانوی آبهاست؛ یکی از یشت‌های اوستا که «آبان‌یشت» نام دارد در توصیف و شرح این ایزدبانو است.

به دوره‌ی پیش‌زرتشتی‌اند؛ از این رو بسیاری از پندارها و باورهای ایران باستان و دوره‌های نخستین شکل‌گیری فرهنگ ایرانی و یا شاید دوران زندگی مشترک اقوام هندوایرانی و آریایی در آن راه یافته‌اند (— اوستا، بهنام مبارکه، هیرمبا).
۱ - بنگرید به تاریخ اساطیری ایران، ژاله آموزگار، سمت.

«آناهیتا درمان بخشنده، دشمن دیوها و پیرو کیش اهورایی است، مقدسی که جان افزاست» (— یشت‌ها، آبان‌یشت، بند ۱). او «برومند و زورمند» است (— همان، بند ۳). آناهیتا نمایانگر زیبایی‌های اهورایی است:

ای زرتشت! اَرَدوی شُورِ آناهیتا از سوی آفریدگار مَرَد بر خاست. به راستی که بازوانِ زیبا و سفیدش به ستبریِ شانه‌ی اسبی ست که با زیورهایِ باشکوه و دیدنی آراسته است. (— همان، بند ۷).

کسی که با چهار اسب بزرگ و سفید یک رنگ و یک نژاد، بر دشمنیِ همه‌ی دشمنان از دیوها و مردمانِ ثروند و جادوان و پری‌ها و «کوی»‌ها = فرماثروایان دیوپرست] و «کَریان»‌های [= پیشوایان دینی دیوپرست] ستمکار چیره شود (— همان، بند ۱۳).

اَرَدوی شُورِ آناهیتا به پیکرِ دوشیزه‌ای زیبا، برومند و خوش‌اندام، کمر بر میان بسته، راست بالا، آزاده‌نژاد و شریف از کفش‌هایی درخشان تا مچ پا پوشیده و به استواری با بندهای زَرین بسته، روانه شد (— یشت‌ها، آبان‌یشت، بند ۶۴). آناهیتا گردونه‌ای دارد با چهار اسب سفید اسب‌های گردونه او ابر و باران و برف و تگرگ هستند.

آهورامزدا او را از باد و باران و ابر و تگرگ چهار اسب پدید آورد. ای زَرْتشت شیِ تَمان! از برای من از این چهار اسب، باران و برف و ژاله و تگرگ می‌بارد... (— همان، بند ۱۱۹).

من کوه زَرین در همه جا ستوده‌ی «هُوگر» را می‌ستایم که از برای من از یک بلندای هزار قِد آدمی «اَرَدوی شُورِ آناهیتا» از آن جا فرود می‌آید.

اوست که در بزرگی به اندازه‌ی همه‌ی آب‌های روی زمین به نیرومندی تمام، روان است (— همان، بند ۱۲۰).

«اگر از نگاه اساطیری - آیینی، پیش‌نمونه‌ی زنان جنگنجو را برخی بغ‌بانوان پهلوان صفت بدانیم، شاید زیبارویی آنها نیز از همین الگوی کهن گرفته شده باشد، چون زن‌ایزدان هم غالب خوش‌اندام و خوب‌رخسار توصیف شده‌اند».^۱ آناهیتا، همان‌گونه که پیشتر گفته شد آرمان‌خواهی روان انسان از اوج زیبایی است و کمتر نمونه‌ای برای این زیبایی‌ها که در هستی ایزدبانو آناهیتا جلوه‌گری می‌نماید، می‌توان یافت.

به راستی «آردوی شوُر آناهیتا»^۲ ی بزرگوار، همان‌گونه که شیوه‌ی اوست، «بَرَسَم» [= شاخه‌ی نازک تازه بریده شده و بی‌گره‌ی درخت] در دست با یک گوشواره‌ی چهار گوشه‌ی از گوش‌ها آویخته و گردن‌بندی بر گردن نازنین خود بسته، نمایان می‌شود. او کمر بر میان بسته تا سینه‌هایش زیباتر بنماید و دلنشین‌تر شود (— یشت‌ها، آبان‌یشت، بند ۱۲۶).

در فراز سر «آردوی شوُر آناهیتا» تاجی با صد ستاره آراسته‌گذارده؛ تاج زرین هشت گوشه‌ای به‌سان چرخ ساخته شده و با نوارها زیور یافته؛ یک تاج زیبای خوش ساختی که از آن چنبری پیش آمده است (— همان، بند ۱۲۷). «آردوی شوُر آناهیتا» جامه‌یی از پوست «بَتر»^۳ پوشیده است؛ از پوست سبید «بَتر» ماده‌ای که چهار بچه زاید؛ از آن روی که بَتر ماده زیباترین جانوری است که مویی انبوه دارد. (— همان، بند ۶۴).^۳

۱ - «پهلوان‌بانو»، دکتر سجاد آیدنلو، مجله مطالعات ایرانی، سال هفتم، شماره سیزدهم.

۲ - در اوستا «بۆری» گویند و به واژه‌ی «بَتر» در فارسی برگردانده شده است. این واژه را نباید با «بَتر» که «حیوانی است قوی‌جثه، گوشتخوار و درنده... (فرهنگ عمید، ص ۲۴۴) به اشتباه گرفت؛ «بَتر جانوری آبی است همانند گربه‌ی دشتی که آن را «وَتَر» هم می‌خوانند... در انگلیسی beaver گویند. پوست آن بسیار گرانبه‌است و از آن، جامه‌های فاخر می‌سازند.

۳ - بنگرید: اوستا، بهنام مبارک، نشر هیرمیا.

ایزدان،^۱ امشاسپندان، ایزدبانوان به ویژه آناهیتا که نمود و نماد زن در ایران باستان است، همواره مورد ستایش و نیایش پادشاهان، پهلوانان و جنگاوران بوده است. ایرانیان در جاهای باشکوهی چون منطقه‌ی کنگاور ستایشگاه با عظمتی چون معبد آناهیتا برپا کردند که خرابه‌های بازمانده از آن پس از هزاران سال هنوز هم مورد اعجاب و تکریم بینندگان است. چه اینکه نیاکان ما این پدیده را به نمایندگی از جنس «زن»، حتی برای اهورامزدا و از دیدگاه او نیز بسیار دوست داشتنی می‌دانستند. به گونه‌ای که «اهورامزدا او را می‌ستاید، هوشنگ، جمشید، ضحاک، فریدون، گرشاسب، افراسیاب، کاووس و دیگران نیز او را می‌ستایند، برایش پیشکش می‌آورند تا آناهیتا در میدان جنگ با نیرو و زورمندی و توانایی خویش آنان را یاری رساند و به پیروزی دست یابند» (اکبری مفاخر، ۱۳۸۴: ص ۱۲۸).

بی‌تردید بن‌مایه‌های نگرش ایرانیان بر نقش زنان در جامعه ایرانی به ویژه در اسطوره‌ها، داستان‌های حماسی و فرهنگ عامیانه، برگرفته از

۱ - بنا بر نوشته‌های اوستا و باور دینی ایرانیان باستان، هر چیز سودمند و نیک که در زندگی مادی و این جهانی و میثوی سودمند و بهره‌رسان باشد، سزاوار ستایش است و آن را «ایزد» نامیده‌اند. از این رو ایزدان در اوستا دو گونه‌اند: ایزدان جهانی و ایزدان میثوی که اهورامزدا در سر همه‌ی ایزدان میثوی جای دارد. آب پاک نیالوده، گیاهان سودمند، چارپایان و دام‌های سودرسان، روز و ماه و سال، شهرها و روستاها، خان‌ومان، بزرگان و پارسایان، داد و دَهِش، دانش، دارایی و برکت، دلیری و زورمند، راستی و درستی... همه سزاوار ستایش و نیایش هستند. اهورامزدا خود خیر ناب، سرآمد دانش و خرد، نیکی بی‌آلایش و جوهر زیبایی و سودمندی است. ستایش و نیایش هر پدیده‌ی نیک و سودرسان در واقع ستایش و پرستشی است از برای خود اهورامزدا و همه‌ی ایزدان جلوه‌های بی‌شمار از ذات خداوندی او به شمار می‌روند (← اوستا، بهنام مبارکه، هیرمبا).

جایگاه ایزدبانوان از جمله آناهیتاست. و از آنجا که در این سرزمین بزرگ ملت‌ها، ملیت‌ها و قومیت‌های متفاوت شاهد رشد و بالندگی منش‌های گوناگونی بوده‌اند، از این پس نگاهی کوتاه بر پاره‌ای از جلوه‌های شکوهمند زنان در نقش‌هایی که بر آن شکوفان بوده‌اند، خواهیم پرداخت:

بانوگشسب‌نامه و نقش بانوگشسب در زندگی زنانه

بانوگشسب که از وی به «زیبای عاشق‌کش» هم می‌توان نام برد، در زیبایی زنی بی‌همتاست. هر مردی نه تنها خواهان زیبایی‌های آرمانی اوست، که شیفته و عاشق و دل‌باخته اوست، وی را چنان مجسم کرده‌اند که در روانش زیبایی موج می‌زند. چهره‌ی او را بس فریبا توصیف کرده‌اند. اندام موزون وی را همگان ستوده‌اند، بدان‌سان که گویی بانوگشسب، خرد ایزدی است که برای چندی از آسمان به زمین آمده تا معنی زیبایی را در جسم و جان و چشم و روان انسان‌ها آشنا سازد. از این روی مردان بسیار از سراسر گیتی برای تصاحب و به چنگ آوردن این زیبارو به ایران روانه شدند، همان‌گونه که در سراسر ایران زمین هم آوازه زیبایی او پیچیده بود، به گونه‌ای که او را شعر خداوندی و شور زندگی می‌گفتند؛ بانوگشسب‌نامه^۱

۱ - یکی از منظومه‌های حماسی ملی است که به تقلید از شاهنامه فردوسی در شرح زندگی و دلاوری‌های بانوگشسب و فرامرز، فرزندان رستم، به نظم درآمده است. این منظومه، تنها اثر حماسی در ادب فارسی است که محور داستان آن یک قهرمان زن است. بر سر سال سروده شدن این منظومه در بین پژوهشگران اتفاق نظر نیست اما بنا بر برخی مستندات این منظومه در پایان سده‌ی ششم و آغاز سده‌ی هفتم سروده شده است.